

پژوهشی پیرامون مفهوم واژه حجت الله و تبیین
ویژگی‌های آن با تکیه بر آیات و روایات

سید علی احمدی فروشانی^۱

چکیده

عنوان «حجة الله» از عناوینی است که در روایات پرکاربرد بوده و امامان خود را با آن وصف کرده‌اند. بر اساس متون و حیانی «حجة الله» با صرف حجت متفاوت بوده و هر یک بار معنایی خاصی دارد. معنای حجت در لغت و اصطلاح علوم مختلف و نیز در روایات متفاوت است. بر اساس روایات به هر چه بیان کننده و طریق به سوی مقصود باشد اطلاق شده و حجت خدای والا آن چیزی است که طریق به خدای سبحان و وسیله قرب به ایشان خواهد بود. نتیجه وجود چنین حجتی بسته شدن عذر مکلفان است. ولی عنوان «حجة الله» تنها بر افرادی اطلاق می شود که علاوه بر جایگاه تبیین و طریق برای قرب به الله، دارای ویژگی‌هایی هم چون جعل و نصب الهی، حیات، علم، عصمت و سخنگویی از سوی خدای والا است. این پژوهش تنها بر متون و حیانی تکیه کرده و به تحلیل روایات اهل بیت علیهم السلام پرداخته است. پیرامون این موضوع گرچه در حد اندک پژوهش صورت گرفته ولی به گونه‌ای که در این نگارش تحقیق شده سابقه ندارد.

کلید واژگان: حجت، حجة الله، امام، نبی، رسول، علم، عصمت، سخنگوی

پروردگار.

۱. سید علی احمدی فروشانی، دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم saahmadi110@yahoo.com

مقدمه

واژه حجة الله از واژه های پرکاربرد است که امامان علیهم السلام خود را با آن معرفی کرده اند. این عنوان در متون و حیانی از جمله روایات، زیارات و ادعیه، فراوان به کار رفته و به گونه های مختلفی استعمال شده است. از کثرت کاربرد این واژه می توان دریافت که این عنوان در بردارنده معنای ویژه بوده و به یکی از شئون و مقامات ائمه اشاره دارد. این نگارش در پی آن است که با توجه به مفهوم لغوی واژه و موارد کاربرد آن و کیفیت استفاده آن در روایات و زیارات و ادعیه و توجه به نحوه استفاده آن در متن روایات و زیارات از معنای حقیقت این عنوان پرده برداشته و نقش این عنوان در افزایش معرفت امام و جایگاه آن در امامت را مشخص کند. از سوی دیگر این واژه به صورت کامل مورد بررسی قرار نگرفته است، بدین رو تنها تحقیق مستقلی که پیرامون این عنوان صورت گرفته کتاب آقای سید عبدالمجید فلسفیان با عنوان «حجت به چه معنا است؟» می باشد که گرچه در حدّ خود تلاش قابل تقدیری است ولی به نظر می رسد در کشف معنا و مفهوم واژه حجة الله تلاش چندانی صورت نپذیرفته و جای تلاش بیشتر باقی است. سایر فعالیت ها نیز غیر مستقل و در شکل تفسیر آیات و یا شرح روایات و زیارات بیان شده است.^۱ در این زمینه با جستجوی نویسنده هیچ مقاله ای یافت نشد. امید است که این تلاش بتواند حق مطلب را آن گونه که شایسته و بایسته است انجام دهد. با آن چه گفته شد ضرورت پرداختن به این موضوع آشکار می شود.

۱. برخی از فعالیت های غیر مستقل درباره واژه حجة الله: جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، ج ۲؛ کربلائی، شیخ جواد، الانوار الساطعة، ج ۲؛ شیر، سید عبد الله، الانوار اللامعة.

مفهوم واژه حجة الله

عنوان یادشده متشکل از دو کلمه «حجة» و «الله» است و بار معنایی بیشتری نسبت به واژه «حجة» به تنهایی دارد. بنابراین برای آشکار شدن مفهوم حجت الله شناخت معنای این واژه ضروری است.

واژه حجة در لغت

واژه حجة از ماده «ح.ج.ج» به معنای قصد آمده است. لغت‌نگاران در کتب متعددی به معنای اصلی این واژه اشاره و آن را قصد معرفی کرده‌اند.^۱ واژگانی که از این ماده مشتق شده معنای قصد در آنها لحاظ شده است.

از این رو به سبب وجود قصد به زیارت بیت الله الحرام و انجام اعمال و مناسک خاص، آن اعمال را «حج» نامیده‌اند؛ چرا که در آن قصد به زیارت خانه خدا و انجام اعمال ویژه نهفته است.^۲

با این توضیح مقصود از واژه حجة قصد و طریق به یک چیز است که اگر قرینه‌ای باشد به خود مقصود نیز واژه «حج» اطلاق می‌شود مانند اعمال حج. از کتب لغت برداشت می‌شود که واژگان دیگری نیز با حجت هم معنا هستند. واژه محجة در معنای طریق آشکار کاربرد دارد.^۳

دلیل به معنای راهنما بوده و می‌تواند هم معنا با واژه حجة باشد. بر این اساس آن چه به عنوان معنای حجت ارائه شده مانند اقامه دلیل و برهان و یا



۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ۲/۲۹؛ ابن اثیر جزری، مبارک بن محمود، النهایة فی غریب الحدیث

و الاثر، ۲/۳۴۰؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۲/۲۲۶.

۲. جوادی آملی، عبد الله، ۲/۱۲۳.

۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ۳/۱۰؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۲/۲۲۸.



استدلال و احتجاج و یا اتمام حجت^۱ معنای واقعی واژه حجة نیست بلکه از لوازم وجود یک طریق و ارائه آن است.

با این وصف مفهوم حجت این گونه خواهد بود: « وسیله‌ای که توانایی بیان و تبیین داشته و طریق به مقصود باشد ». این معنا اضافه بر انسان بر غیرانسان نیز قابلیت انطباق دارد.

نتیجه وجود چنین حجتی، باز شدن مسیر برای رسیدن به مقصود و بسته شدن راه عذر مکلفان و در پی آن استدلال و احتجاج است.

واژه حجة در قرآن

از ریشه کلمه حجت بیش از ۳۳ مورد در قرآن به کار رفته که به صورت افعال ماضی و مضارع و حاصل مصدر آمده است.^۲

۱۱ مورد آن واژه «حج» بوده و ۶ مورد آن واژه «حجة» است که ۴ مورد آن بدون مضاف الیه^۳ و ۲ مورد نیز همراه با ضمیر «نا» و «هم» به کار رفته^۴ و در یک مورد به خدای متعال نسبت داده شده است.^۵

با توجه به استعمالات قرآنی ریشه «ح.ج.ج»، می توان دریافت که مفهوم لغوی آن در واژه ها به کار رفته و بر حسب مفهوم لغوی آن، معنا پیدا می کند.

۱. مظفر، محمد رضا، اصول فقه، ۱۲/۲.
۲. حج، بقره: ۱۵۸ و آل عمران: ۹۷، الحج، بقره: ۱۸۹ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و توبه: ۳؛ بالحج، حج: ۲۷؛ الحاج، توبه: ۱۹؛ حاج، بقره: ۲۵۸؛ تحاجوننا، بقره: ۱۳۹؛ تحاجونی، انعام: ۸۰؛ حاجتم، آل عمران: ۶۶؛ حاجک، آل عمران: ۶۱؛ حاجه، انعام: ۸۰؛ حاجوک، انعام: ۲۰؛ لیحاجوکم، بقره: ۷۶؛ یتحاجون، غافر: ۴۷؛ یحاجوکم، آل عمران: ۷۳؛ یحاجون، شوری: ۱۶.
۳. بقره/ ۱۵۰؛ نساء/ ۱۶۵؛ انعام/ ۱۴۹؛ شوری/ ۱۵.
۴. حجتنا، انعام: ۸۳؛ حجتهم، جاثیه: ۲۵ و شوری: ۱۶.
۵. نساء: ۱۶۵؛ انعام: ۱۴۹.

واژگان محاجه و مشتقات آن^۱ گرچه به معنای اتمام حجت و بیانی که موجب رفع عذر مخاطب می‌شود ولی رفع عذر با قصد محقق می‌شود. در حقیقت بیان و اتمام حجت با قصد بیان و آگاهی دادن به مخاطب محقق شده و متکلم قصد می‌کند مخاطب را آگاه ساخته تا عذر ناآگاهی آن رفع شود و با این بیان حجت بر وی تمام می‌گردد.

مواردی که این واژه به خدای سبحان نسبت داده شده برای این است که بیان کند خدای والا قصد آگاهی و تبیین انسان‌ها را داشته و اراده کرده که مطالب را بیان کند تا آنها آگاه شوند و جاهلانه از دستورات الهی تخلف نوزند. بدیهی است که برای قرب به خدا عمل کردن به بیان الهی لازم است. بنابراین در مفهوم ماده «ح.ج.ج» قصد نهفته است که به تناسب متعلق آن، قصد به متعلقات مختلفی وابسته خواهد بود هم‌چون قصد تعلیم و آگاهی.

واژه حجة در احادیث

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، حجت به معنای لغوی آن کاربرد متعددی داشته است.^۲ در برخی از موارد به لوازم آن اشاره شده است. براساس معنای لغوی واژه یادشده، حجت به معنای چیزی خواهد بود که واسطه در قصد و طریق برای رسیدن به مقصود است. لازمه این سخن این است که حجت با خود دو شیء را، یکی مقصد و مقصود را و دیگری وضوح و آشکاری حجیت خود را همراه داشته باشد.

۱. حاج، تحاجونا، تحاجوننی، حاجتم، حاجک، حاجه، حاجوک، لیحاجوکم، یتحاجون، یحاجوکم، یحاجون.

۲. شواهد آن در آینده ارائه خواهد شد.

با این وصف مشخص می شود که بر چه افرادی راه را نشان می دهد و عذر چه کسانی را می بندد و با ارائه طریق، احتجاج بر آنها تمام شده و اتمام حجت خواهد شد.

معنای واژه حجة الله

به نظر می رسد که واژه حجة الله در روایات به دو معنا آمده است. معنای نخست آن، منصب خاصی است که از سوی خدای سبحان برای افراد ویژه جعل می شود و همراه با خود خصوصیتی را در پی دارد. معنای دوم آن به هر چه که طریق رسیدن به خدای سبحان بوده و مایه قصد و توجه به خدای متعال گردد اطلاق می شود. معنای دوم این واژه، از مفهوم لغوی آن برداشت شده است. تفاوت این دو معنا در این است که معنای نخست حجت الله تنها بر یک فرد در هر زمان اطلاق می شود؛ به گونه ای که همه مردم برای قصد و توجه به خدای سبحان لازم است به شخص حجت توجه کنند. مفهوم دوم این واژه برخلاف مفهوم اول بر افراد متعددی قابل انطباق است و دیگران نیز می توانند حجت پروردگار گردند و لازم نیست برای رسیدن به پروردگار به همه مصادیق این حجت توجه شود. در حقیقت مسئولیت حجت های الهی نشان دادن طریقه رسیدن به خدای والا و تبیین آن است و چون برای رسیدن به خدا راهی جز صاحب منصب حجت الله نیست، مردم را به حجت الله زمان خود می رسانند و این گونه طریق قرب مردم به خدای سبحان را به آنان ارائه می دهند.

این مفهوم از میان روایات قابل برداشت بوده است. روایاتی که به مطلق وجود حجت الله اشاره کرده و یا به بودن حجت الله بر روی زمین دلالت دارد^۱ به مفهوم نخست اشاره دارد. در سخنی از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که ایشان فرمودند:

وَأَدْنَىٰ مَا يَكُونُ بِهِ ضَالًّا أَنْ لَا يَعْرِفَ حِجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَشَاهِدُهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَفَرَضَ وَلَايَتَهُ. ۲

در این حدیث عدم معرفت به یک حجت الله در روی زمین که از سوی خدا معرفی شده و اطاعت او بر همه انسان ها لازم گردیده، سرآغاز گمراهی انسان ها خواهد بود.

از این تعبیر می توان دریافت که این واژه بر غیر از یک نفر در هر دوران اطلاق نمی شود. همین مضمون در جای دیگری از ایشان نقل شده که تصریح می فرماید که در هر عصر یک حجت الله قرار خواهد داشت.^۳

امام باقر علیه السلام در سخنی می فرماید: «نَحْنُ حِجَّةُ اللَّهِ». در زیارت سید الشهداء علیه السلام خوانده می شود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حِجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ». این مفهوم با تعبیر حجت الله و بدون حرف جر می آید تا نشان از مقام و منصب

۱. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۲/۶۱۶ و ۶۸۶؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۴۵ و ۴/۵۷۸؛

خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الاثر، ۵۴؛ ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق، اعتقادات الامامیة، ۹۵.

۲. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۲/۶۱۶.

۳. همان، ۶۸۶.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۴۵.

۵. همان، ۴/۵۷۸.

حجت الهی داشته باشد. از سوی دیگر روایاتی که به حجیت حجت از سوی خدا بر مردم دلالت دارد به معنای دوم اشاره دارد.^۱

این گونه بیانها با واژه «علی» می آید تا نشان دهد حجیت هر چند از سوی خدا است ولی برای اتمام حجت است و برای این است که مرجعیت امام یا غیر آن را در کشف معارف دین اثبات کند. نمونه آن، کلام امام باقر علیه السلام است که فرمود: «وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حِجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ عِبَادَهُ».^۲

در حدیثی امیرمؤمنان علیه السلام ذیل آیه خلافت حضرت آدم می فرماید: «قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً يُكُونُ حِجَّةً لِي فِي الْأَرْضِ عَلَيَّ خَلْقِي».^۳ این مطلب نشان از اتمام حجت حضرت آدم و سایر انبیاء الهی و اولیاء ایشان بر همه مردم دارند. از این رو می تواند سایر افراد غیر از انبیاء الهی و امامان نیز حجیت الهی به معنای دوم باشند که خداوند حجت خود را به واسطه آنها بر مردم تمام خواهد. به همین جهت قرآن، عقل و خانه خدا نیز می تواند حجت الله باشند.^۴

تفاوت دیگر میان این دو مفهوم این است که شناخت صاحب منصب حجیت الله برای رسیدن به قرب الی الله، لازم و ضروری است و بی معرفت حجیت الله قرب به خدا ممکن نخواهد بود به خلاف حجیت های متعدد

۱. طبری، محمد بن جریر، المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب، ۶۱۸؛ ابن بابویه، علی بن الحسین، الامامة و التبصرة من الحيرة، ص ۲۹؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۵۷۰/۴ و ۵۸۴.
۲. صفار، محمد بن الحسن، بصائر الدرجات، ۴۸۵؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱۷۹/۱.
۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۳۶/۱.
۴. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۳۹/۱ و ۱۷۴ و ۳۰۴؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۶ و ۱۷۲ و ۲۵.

پروردگار که شناخت آنها در کنار حجت الله ضرورتی نداشته و صرف معرفت به حجت الله و رجوع به او برای هدایت و قرب آنها کافی است. آنچه در این بخش به آن پرداخته و پیرامون آن سخن رانده می شود بر اساس معنای نخست است؛ چراکه معنای نخست، فضیلت افزون داشته و مقام والایی به شمار می آید و طریقی برای افزایش معرفت به امامت و امام خواهد بود.

حجت الله برپایه گزارش های لغت شناسان به معنای «من یقصد به الله» بوده که این مفهوم از روایات متعدد قابل برداشت است. حجت الله بر اساس روایات کسی است که اگر فردی قصد تقرب به خدا داشته باشد، باید حجت الله را بشناسد و با توجه به او به خدای والا قرب پیدا کند. مضمون این سخن در روایت حضرت رضا علیه السلام بیان شده است. ایشان در سخنی فرمودند که خدای والا وجه و صورت ندارد بلکه وجه خدای والا حجت های او هستند که برای رسیدن به خداوند باید به آنها رو کرد.^۱ همین مضمون از زیارت جامعه کبیره که بیانات حضرت هادی علیه السلام است نیز بهره برداری می شود.^۲

از مفهوم حجت الله می توان برداشت کرد که خدای سبحان باید خود این حجت را معرفی کند؛ چراکه اگر مسیر، باید به خدای والا منتهی شود لازم است که معیار شناختی آن نیز از سوی خدای سبحان معرفی شود و گرنه

۱. ابن بابویه قمی، محمد بن علی شیخ صدوق، التوحید، ۱۱۷؛ همان، امالی، ۴۶۰: «... مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِهِ

كَالْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ أَنْبِیَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَّجُهُ ص هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ...».

۲. ابن بابویه قمی، محمد بن علی شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۲/ ۱۵۶: «مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدَأَ بِكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ».

هرچند به نگاه یک فرد راه رسیدن به خدا باشد اما تضمینی در آن مسیر برای منتهی شدن به خدای سبحان نخواهد بود.

این هدف تنها از سخن خدای سبحان و معصومان قابل برداشت و استناد است. بنابراین راه رسیدن به خدای والا را نیز باید از خود خداوند دریافت کرد. این نکته اضافه بر تأمل در واژه «حجة الله»، از روایات نیز برداشت می شود.

امام صادق علیه السلام در سخنی راه رسیدن به دستورات الهی را چیزی می داند که خود خدای والا بیان داشته و معرفی کرده است.^۱ ایشان با واژه «احتج» به نکته‌ای که قبلاً یادآوری شده بود اشاره می فرماید که خدای والا بعد از بیان و ارائه معارف دین بازخواست دارد؛ از این رو بیان از سوی خدای سبحان بوده و برای ارائه معارف باید مسیری را خود خدای سبحان مشخص کند تا ارائه معارف محقق شود.

از این جهت احتجاج اشاره دارد به این که مسیر اتمام حجت از سوی خود خدای سبحان مشخص خواهد شد. در ادامه حدیث به این نکته نیز اشاره شده است که اتمام حجت به چیزی است که خدای والا به آنها رسانده و آنان را آگاه کرده است. بنابراین باید مسیر ارائه را خود خداوند معرفی کند و مسیر ارائه همان حجیت از سوی خدای متعال است.

امام ششم در سخن دیگری بیان را از سوی خدای سبحان و پذیرش آن را برعهده مردم لازم می داند.^۲ این دو روایت نشان می دهد که راه شناخت

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۶۳: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۶۴: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يُعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْرِفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا. این حدیث به خوبی نشان می دهد که راه

حجت خدا که مسیر رسیدن و تقرب به خدای سبحان است تنها از سوی خدای والا باید مشخص شود و آن راه، تکلیفی بر عهده مردم است نه راهی که خود گمان داشته اند.

واژه «حجة الله» اضافه براین که بر یک فرد اطلاق می شود، می تواند بر سخن آن فرد نیز اطلاق شود. روایات متعددی یافت می شود که حجت الهی اضافه براین که به افراد اطلاق شده است به سخنان خدای سبحان و سخنان پیامبر و امامان نیز اطلاق شده است.

اطلاق بدین سبب است که طریقیّت حجت الله برای نزدیکی به سوی خدا به دو چیز است؛ یکی به سخن او و دیگری به رفتار او. براین اساس اگر سخن حجت الهی به فردی رسید، آن سخن توانایی تبیین رضایت پروردگار و راه قرب به او را دارد.

رسول خدا در حدیثی آیات قرآن را حجت الهی و حجت خود معرفی کرده است.^۱ در سخنی دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام از آیات محکم قرآن به حجت الهی تعبیر آورده است.^۲ این روایات نشان می دهد که حجت الهی، نه صرف کلام است و نه خصوص کردار یک فرد؛ بلکه به هر دو اطلاق حجت الهی می شود.

معرفی به دست خداست بنابراین کسی که باید بندگان از طریق آن قرب به خدا پیدا کنند از سوی خدا معرفی می شود. از این رو حجت الهی که راه قرب الی الله را نشان می دهد باید از سوی حضرت حق اعلام گردد.

۱. شریف رضی، محمد بن الحسین، خصائص الائمة، ۷۴: أَلَا إِنِّي قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ النُّورُ وَ الْهُدَى وَ الْبَيِّنَاتُ لِمَا فَرَضَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ شَيْءٍ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ حُجَّتِي وَ حُجَّةُ وَلِيِّي.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق، التوحید، ۵۴؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۲۷۷/۴: فَمَنْ سَأَوَى رَبَّنَا بِشَيْءٍ فَقَدْ عَدَلَ بِهِ وَ الْعَادِلُ بِهِ كَافِرٌ بِمَا نَزَلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِهِ وَ نَطَقَتْ بِهِ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِهِ.

ناگفته پیدا است که حجیت هریک به لحاظ استعداد و توانایی های خویش است؛ بدین سبب توقعی که از یک فرد به عنوان حجت الهی می رود از مکتوب سخن آن فرد توقع نمی رود؛ چراکه این حجت گویا و سخنگو است و آن حجت لب فرو بسته و صامت است.

کیفیت احتجاج هریک نیز متناسب با وضعیت هریک است؛ در عین حال که همین مکتوبات که برگرفته از سخنان حجت های الهی است خود حجت الله بوده و طریق قرب الی الله را به هر کس که به آن رجوع کند نشان خواهد داد. گفتنی است که مقصود از کاربرد واژه «حجۀ الله» برای سخنان و کلمات اهل بیت علیهم السلام مطلق حجیت الله است نه منصب خاص حجیت الهی که از سوی خدای سبحان برای یک فرد جعل می شود.

آثار و لوازم مفهوم حجیت الله

بر اساس مفهوم واژه حجۀ الله و روایاتی که این مفهوم را تفسیر و توضیح می دهند می توان برداشت کرد که این واژه دارای دست کم چهار شاخصه است که در این بخش به آنها و مستنداتشان اشاره خواهد شد:

تقرّب به خداوند

تقرّب به خدا از شاخصه های حجیت الله است که اضافه بر این که از مفهوم این واژه برداشت می شود می توان از روایات نیز استفاده کرد. از آن جا که به پشتوانه مفهوم شناسی حجیت الله و روایات مربوطه، حجیت خدا راه و طریق رسیدن به خدا است و ایشان کسی است که به واسطه او خدا قصد می شود؛ باید آن چنان قریبی در نزد پروردگار داشته باشد که دیگران را به خدای والا برساند.

پایه این سخن بر این استدلال است که سبب لزوم توجه مردم به حجّت الله تحقق قرب الی الله برای آنها است و اگر خود حجّت الله، فاقد قرب الی الله باشد نمی تواند دیگران را به این مقام برساند. از سوی دیگر به حکم دو قاعده «قیح ترجیح مرجوح بر راجح» و «قیح ترجیح بلا مرجح» در جامعه نباید کسی از او مقرب تر باشد چراکه اگر کسی از او به خدا مقرب تر باشد او باید واسطه رسیدن و قرب مخلوقات به خدای والا باشد در حالی که اگر مقام قرب حجّت خدا با سایر افراد برابر باشد حجّت شدن ایشان ترجیح بدون مرجح خواهد بود و اگر در میان انسان‌ها کسی باشد که مقام قرب به خدا در او بیشتر از مقام قرب حجّت خدا باشد مایه ترجیح مرجوح بر راجح می‌گردد و این دو قاعده نشان می‌دهد که قرب حجّت به خدای سبحان باید بالاترین درجه قرب الی الله باشد.

گفتنی است که در هر عصری ممکن است چندین حجّت باشد و همه حجّت خدای والا و راه رسیدن به او خواهند بود ولی در این میان تنها یک نفر است که حجّت بر حجج بوده و بقیه حجّت‌ها، طریقی برای رساندن مردم به حجّت الله و واسطه‌ای برای رسیدن مردم به حجّت خدا خواهند بود. به عنوان نمونه در عصر رسول خدا ﷺ امیرمؤمنان^۱، حضرت زهرا، امام حسن،

۱. این سخن به پشتوانه دو حدیث قابل استفاده است. در یک حدیث رسول خدا ﷺ امیرمؤمنان^۱ را حجّت خدا و حجّت خویش معرفی می‌کند (ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق، الامالی، ۲۰۳: *إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيفَةُ اللَّهِ وَ خَلِيفَتِي وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ حُجَّتِي*) و در حدیث دیگر امام صادق^۲ حجّت امیرمؤمنان^۱ بعد از رسول خدا ﷺ را تأیید ضمنی می‌کند (حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ۶۲: *... قُلْتُ لَهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، ثُمَّ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَانَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ...*). در حدیث سوم حجّت امیرمؤمنان^۱ در زمان رسول خدا ﷺ را تأیید کرده ولی آن را صامت پذیرفته است (کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳۸۳/۱: *قَالَ نَعَمْ وَ*

امام حسین علیه السلام و حتی سلمان فارسی رضی الله عنه نیز از حجت های پروردگار و راه رسیدن به خدای سبحان بوده ولی همه آنها به واسطه رسول خدا و ایشان بی واسطه، حجت حق متعال بوده و مردم را به خدای والا می رساند. به دیگر سخن، همه حجت خدای سبحان به معنای دوم هستند ولی در این میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجت الله بر همه آنها به معنای نخست و دیگران مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند.

این سخن در برخی از متون روایی ما آمده آن جا که در متون روایی برخی امامان را حجت الله^۱ معرفی کرده و در برخی متون دیگر همان امام را حجت بر حجج^۲ معرفی می کنند. این سخن تأیید کننده این ادعا است که همه حجت‌ها از طریق حجت بر حجج توانایی راهنمایی به خدای والا را دارند.

روایات اهل بیت علیهم السلام نیز لزوم تقرّب برای حجت الله را تأیید می کنند. در حدیثی که از امام رضا علیه السلام نقل شده سؤال پیرامون این سخن است که چگونه اهل بهشت خدا را ملاقات می کنند.

امام در پاسخ مطلبی را می فرماید که مفید موضوع مورد بحث ماست. امام می فرماید خدای والا برای پیامبر درجه ای قرار داده که برتر از درجه

لَكِنَّهُ صَمَتٌ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ كَانَتْ الطَّاعَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أُمَّتِهِ وَعَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ كَانَتْ الطَّاعَةُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام حَكِيمًا عَالِمًا. نتیجه این سخن این است که حجیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطلق بوده و حجیت امیرمؤمنان علیه السلام در راستای حجیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است چراکه اگر حجیت امیرمؤمنان علیه السلام مطلق بود نباید صامت می بود.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۶۷/۹۹: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ بِنِ حُجَجِهِ.

۲. همان: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ الْحُجَجِ.

همه انبیاء و اولیاء و رسولان است. این مقام به گونه‌ای است که خدای والا اطاعت، پیروی، بیعت و زیارت رسول خدا ﷺ را اطاعت، پیروی، بیعت و زیارت خدای والا معرفی کرده است.^۱ این سخن نشان از بالاترین درجه تقرب رسول خدا ﷺ است که حجت بر همه اولین و آخرین است.^۲ به یقین رسول خدا ﷺ حجت بر همه حجت‌ها ولی در هر عصری باید حجت زنده بر روی زمین باشد که او نیز همانند رسول خدا ﷺ مقرب نزد خداوند بوده و برترین قرب افراد زمان خود را دارا باشد. این سخن از فراز دیگر این حدیث قابل برداشت است.

امام رضا علیه السلام در این حدیث حجت‌های پروردگار را وجه پروردگار معرفی می‌کند؛ چراکه ایشان مایه توجه مردم به سوی خدای والا می‌باشند. این توجه نیز خود لازمه‌ای جز قرب الی الله ندارد. به تعبیر دیگر فرد غیر مقرب نمی‌تواند وجه الله و مایه توجه مردم به خدا قرار بگیرد. با این وصف می‌توان گفت که همه حجت‌های پروردگار در عصر خود وجه الله هستند. با این توضیح حجت‌های الهی، دارای قرب و برترین قرب‌ها بوده و با توجه به آنها می‌توان به بالاترین قرب نزد پروردگار رسید و راهی برای تقرب الی الله جز آنان نخواهد بود.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱/۱۱۵: ...إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا صَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَمُبَايَعَتَهُ مُبَايَعَتَهُ وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَقَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ وَدَرَجَةُ النَّبِيِّ صَ فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... .

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ۲/۶۰۴: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.

معرفت به خدای سبحان

شاخصه دیگر حجت های پروردگار معرفت آنان به خدای سبحان است. برپایه مطالب یادشده کسی که مقرب ترین افراد به خدای سبحان است باید آگاه ترین افراد به خداوند باشد. بدیهی است کسی که معرفت به خدا ندارد به قرب الهی نخواهد رسید؛ زیرا تا خدای را نشناسد چگونه به چیزی که شناخت ندارد قرب پیدا کند و از کجا بفهمد که قرب پیدا کرده است. براین اساس حجت الله باید بالاترین معرفت را داشته و دیگران را به معرفت خدا رهنمون سازد. پس لازمه معرفت پیدا کردن افراد پیرو حجت الله معرفت داشتن خود حجت است به بالاترین درجه معرفت. معرفت به خدا گرچه از لوازم حجت الله بودن یک فرد است ولی می توان از روایات نیز برای این سخن کمک گرفت. از متون روایی ما این گونه برداشت می شود که حجت های پروردگار اضافه براین که خود دارای معرفت الله بوده، واسطه معرفت پیدا کردن مردمان به خدای والا نیز هستند. آنان سبب تحقق شناخت حقیقی و صحیح خدای والا در مردم هستند. در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید: « لَوْ لَّا اللَّهُ مَا عَرَفْنَاهُ وَ لَوْ لَّا نَحْنُ مَا عَرَفَ اللَّهُ »^۱. روش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مضمون این سخن این است که اگر خدا نبود امامان خدا را نمی شناختند و اگر امامان نبودند خدا شناخته نمی شد. پیام این فرمایش این است که خدا خود را به حجت های الهی معرفی می کند و حجت های الهی خدا را به مردم می شناسانند.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، ۲۹۰.

بنابراین امکان ندارد حجتی که فاقد معرفت به خدا است، معرفت برای غیر خدا ایجاد کند چراکه لازمه حجت کسی که فاقد معرفت به خدا است «تقدیم مرجوح بر راجح» یا «ترجیح بلا مرجح» است و این دو باطل است و توضیح این دو قاعده در گذشته بیان گردید. بنابراین راه کسب معرفت خدا به واسطه حجت الله بوده و از طریق خود خدا خواهد بود.

این معرفت خدا دادی از سوی حجت خدا به انسان‌ها انتقال پذیر بوده و از غیر حجت قابل انتقال نیست چراکه منتفی به انتفاء موضوع بوده و وقتی کسی فاقد معرفت است نمی‌تواند به کسی معرفت اعطاء کند. بنابراین لازمه حجت حجت الله معرفت او به خدای سبحان است.^۱

عبودیت پروردگار

حجت الله با استعانت از معرفت و قرب الی الله، بندگی خدا را به صورت شایسته انجام می‌دهد. این شاخصه نیز هم‌چون ملاک‌هایی پیشین اضافه بر مفهوم حجت الله ریشه‌روایی نیز دارد.

بر اساس مفهوم واژه حجة الله، صاحب این منصب واسطه رسیدن مخلوقات به خدای والا بوده و یکی از انواع وساطت حجت، معرفی بندگی خدا است؛ چراکه خدای والا بندگی خویش را از بندگانش مطالبه کرده است^۲

۱. از روایات می‌توان استفاده کرد که خدای والا خود معرفت به خویش را به مردم اعطاء خواهد کرد؛ ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۸۵/۱ «اغْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»؛ ج ۱، ص ۱۶۸: «عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ» بنابراین که یعرفون معلوم خوانده شود. ر.ک: مازندرانی، محمد صالح، شرح کافی، ۱۰۲/۵؛ مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ۲۶۲/۲.

۲. آیات فراوانی به این مطلب اشاره دارد از جمله: بقره: ۲۱ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ»، آل عمران: ۵۱، مریم: ۳۶ «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ»، حج: ۷۷ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ»

و اگر حجت که راه رسیدن مردم به خدای والا است مردم را در بندگی کردن به خدای سبحان نرساند و کیفیت بندگی خدا را به آنان معرفی نکند از دو حال خارج نیست؛ یا خدای سبحان نمی توانسته فردی را برگزیند که در بندگی نیز واسطه باشد و یا اطلاعی نداشته که این شخص توانایی وساطت در بندگی را ندارد و وجود چنین حجتی مایه توهم عجز و جهل درباره خدای سبحان خواهد شد در حالی که عجز و جهل از خدای سبحان به دور است.^۱ بنابراین باید حجت الهی واسطه بندگی و عبودیت مردمان باشد و آنان را در بندگی خدا یاری رسانده و به آنها کیفیت بندگی را تعلیم دهد که لازمه آن سرآمدی حجت های الهی در بندگی خدا است. آنان حقیقتاً بنده خدا بوده و به صورت شایسته خدا را عبادت کرده اند. این سخن از روایات متعدد قابل استفاده است.

امام باقر علیه السلام در حدیثی امامان را مایه تحقق بندگی خدا معرفی می کند.^۲ امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری همین سخن را بیان فرموده^۳؛ هم چنین زید بن علی بن الحسین علیهما السلام از پدرانشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه فرموده است.^۴ این سخن خود دارای سه معنا و مفهوم است.

مفهوم نخست آن این است که امامان به عنوان حجت های الهی واسطه تبیین و توضیح کیفیت عبودیت پروردگار هستند و اگر آنان نباشند عبودیت

۱. ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق، التوحید، ۱۹۳؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۱۶: «فَقَوْلُكَ إِنَّ اللَّهَ قَدِيرٌ خَبِرْتُ أَنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ فَفَنَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْعَجْزَ وَ جَعَلْتَ الْعَجْزَ سِوَاهُ وَ كَذَلِكَ قَوْلُكَ عَالِمٌ إِنَّمَا نَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ وَ جَعَلْتَ الْجَهْلَ سِوَاهُ»

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۴۵؛ صفار، محمد بن الحسن، بصائر الدرجات، ۶۱: «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ».

۳. ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۵۲.

۴. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الاثر، ۳۰۰.

محقق نخواهد شد. معنای دوم این است که امامان وسیله قبولی و پذیرش عبودیت بندگان هستند و اگر آنان و ولایت‌شان نباشد و عبودیت در روی زمین محقق نخواهد شد. معنای سوم که جای تأمل و دقت بیشتری دارد این است که امامان بنده حقیقی پروردگار هستند و بی آنان اصلاً عبادتی محقق نخواهد شد. آنان هستند که خدا را به صورت شایسته شناخته و به صورت شایسته خدا را بندگی کرده‌اند. بنابراین، فقط آنان عبودیت را در روی زمین محقق می‌سازند نه سایر مردم.

به همین جهت در روایات، امام را اقامه کننده نماز و پرداخت کننده زکات و بندگی کننده پروردگار معرفی می‌کنند. در حالی که اگر نماز و زکات و بندگی از دیگران نیز صادر می‌شود چه نیازی به شهادت دادن صدور این افعال از امام است به خصوص که این شهادت در جایگاه مدح و ستایش امام قرار گرفته است.

اضافه بر این که اگر آنان نماز را برپا داشته و زکات را پرداخت کرده و خدا را بندگی کرده اند و نماز، زکات و عبادت از دیگران نیز صادر می‌شود چنین شهادتی از ریشه لغو خواهد بود. بنابراین مفهوم این شهادت این است که عبودیت، نماز و زکات به صورت کامل و حقیقی آن از کسی جز حجت خدا محقق نخواهد شد. با توجه به روایات یاد شده، می‌توان دریافت که حجت خدا خود بنده خدای والا بوده و خدا را به نحو کامل عبودیت کرده که لازمه آن، دریافت کیفیت عبودیت از ذات الهی و نتیجه آن انتقال دریافت‌ها به مردم است.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۶۱۲/۲؛ طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، ۹۷/۶؛ «أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمْ الزَّكَاةَ»؛ طبری، محمد بن ابی القاسم، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، ۷۵/۲. «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمْ الزَّكَاةَ»؛ ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، ۲۴۸: «وَ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ، وَ آتَيْتُمْ الزَّكَاةَ».

بهره بردن از ولایت خداوند

شاخصه دیگر حجت خدا داشتن ولایت الهی است. با استناد به مفهوم واژه حجة الله، کسی که طریقی برای رسیدن خلق به خدا بوده و توجه به او، سبب قرب به خدا می شود قطعاً بهره ای از ولایت الهی برده است.

گواه این ادعا یکی از مسئولیت های حجت الهی است. حجت های الهی با بهره وری از اوامر و نواهی الهی، مسیر بندگی و عبودیت پروردگار را مشخص می کند و امر و نهی بدون ولایت محقق نمی شود. در جایی که فردی افتراض طاعت داشته باشد، مطیع باید در پی مطاع خود بوده و سر در گرو فرمان او بسپارد که در واقع فرد مطیع فرمانبر خدای سبحان خواهد بود.

مطاع با اوامر و نواهی خود، او را به سر منزل قرب الی الله می رساند و اگر مطاع از ولایت خدای سبحان بهره نبرده باشد نمی تواند چنین جایگاهی داشته باشد. بنابراین امر، نهی، زجر و طلب حجت الله حاکی از ولایت او بوده و این ولایت از سوی خالق یکتا به حجت خود داده می شود.

روایات بر این مطلب تکیه دارد که خدای سبحان ولایت خود را در حجت خود قرار داده است. امیرمؤمنان علیه السلام ضلالت یک فرد را در نشناختن حجتی می داند که خدای سبحان او را انتخاب کرده است و به پیروی از او فرمان داده و ولایت خود را در او قرار داده است.^۱

براین اساس، برای این که هدف از قرار دادن حجت در میان مردم محقق شود باید از ولایت خدای سبحان بهره برده باشد تا به کمک این ولایت،

۱. ابن بابویه، محمد بن علی شیخ صدوق، معانی الاخبار، ۳۹۴: «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الرَّجُلُ ضَالًّا قَالَ أَنْ لَا يَعْرِفَ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَفَرَضَ وِلَايَتَهُ وَجَعَلَهُ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ»

وسيله اى براى رسيدن بندگان به خداى متعال شود و مردم با تبعيت از اوامر و نواهى و دستورات وى بتوانند راه به سوى خدا را طى کنند. ولايت حجت خدا، از ويژگي‌هاى مهم حجت زنده در ميان انسان هاست و شامل اقوال و افعال حجتى که در ميان انسان ها نيست و گزارش کردار او به انسان ها رسيده نخواهد شد.

پس اگر بر طبق سخن رسيده از حجت خدا و اوامر و نواهى او عمل مى‌شود به سبب ولايت حجت خدا بر انسان‌ها بوده که به سخن او عمل مى‌شود نه اين که سخن او نيز بر ما ولايت خواهد داشت چنان که قرآن نيز همين گونه است. گفتنى است که ولايت داشتن حجت الله با اِعمال ولايت متفاوت است. بر اساس مفهوم حجت الله و روايات پيرامون آن، اين شخصيت داراى ولايت بوده ولى ممکن است به دلالتى اِعمال ولايت نکند. اين که حجتى از حجج پروردگار اِعمال ولايت نکرده باشد دليل بر نداشتن ولايت او نخواهد بود.

ویژگی‌های حجت الله

بر اساس متون روايى حجت الله داراى ويژگي‌هاى هائى است که از یک سو نشان دهنده جايگاه مقام حجيت و شخص حجت الله در نزد پروردگار است. اين ويژگي‌ها نشان مى‌دهد که چه کارهايى از حجت خدا بر مى‌آيد و هدف قرار دادن او از سوى خدا در ميان خلق چيست؟؛ از سوى ديگر ويژگي‌هاى حجت الله مى‌تواند راهنماى خوبى براى يافتن مصداق اين مقام در ميان مردم باشد.

با این اوصاف می توان حجت خدا را به مردم معرفی کرد تا مردم در هنگام هجمه شبهات، توانایی شناخت حجت خدا از غیر حجت را داشته باشند. این اوصاف چنان که اشاره شد برگرفته از متون و حیانی بوده گرچه از مفهوم واژه حجة الله نیز قابلیت برداشت دارد.

علم

از جمله شرایط حجت خدا، علم است. خداوند حجت های خویش را از علم گسترده خود بهره مند ساخته تا بر حجیت توانا باشند. حجت خدا برای آن که بتواند واسطه میان خلق و خالق باشد و راهی برای رسیدن به خدای سبحان قرار گیرد، لازم است که از علم ویژه بهره مند گردد. این مطلب از روایات متعدد برداشت می شود. در اولین حدیث «کتاب الحجة» اصول کافی به این نکته اشاره شده که در هر دهر و زمان رسولان و حجت های پروردگار بوده و خواهند بود تا زمین خالی از حجت های عالم نباشد. این سخن در حدیث دوم باب الاضطرار الی الحجة این کتاب، به گونه ای دیگر بیان شده است.

در حدیث دوم منصور بن حازم که راوی حدیث است راه تشخیص حجت خدا را علم او بیان می کند. ایشان برای تشخیص حجت بعد از رسول خدا ﷺ به علم گسترده استدلال کرده و علم حجت به قرآن را دلیل بر حجیت او معرفی می کند و در پایان امام صادق علیه السلام سخن او را تأیید می فرماید.^۱ در سخن دیگر که بین امام صادق علیه السلام و هشام صورت گرفته امام بر این مطلب تصریح می کند که امکان ندارد حجت بدون علم باشد. فرمایش امام

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۶۹: «فَقَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُدَيْفَةُ يَعْلَمُ قُلْتُ كَلِمَةً قَالُوا لَا فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كَلِمَةً إِلَّا عَلِيًّا ع ... وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ»

پیرامون این نکته است که ممکن نیست حجّت الهی به نیازهای مردم آگاهی نداشته باشد.^۱ امام در این حدیث به این نکته اشاره می‌کند که اگر حجّت فرستاده شده در میان بندگان، عالم نباشد حجیت خدا تمام و کامل نخواهد بود و نمی‌تواند راه رسیدن به خداوند را نشان دهند و نمی‌توان با توجه به او به خداوند تقرّب و توجه پیدا کرد.

در حدیث دیگری امام عسکری علیه السلام علم گسترده حجّت را راه شناخت بین حجّت و غیر حجّت معرفی کرده و تصریح می‌فرماید که اگر حجّت چنین علمی نداشته باشد فرق او با غیر حجّت مشخص نخواهد شد.^۲ امام صادق علیه السلام در سخنی به گونه صریح حجیت فرد ناآگاه را نفی می‌کند.^۳ سخنان امامان پیرامون علم و آگاهی گسترده حجّت الله فراوان است و در این مجال نمی‌توان به همه روایات، اقسام، منابع و متعلقات علم ایشان اشاره کرد و تنها به برخی از آنها که علم برای حجّت الهی را ضروری می‌دانند اشاره شد.

عصمت

بر اساس آنچه در مفهوم واژه حجّة الله گفته شد، لازمه حجیت ایشان عصمت است. حجّت الهی کسی است که واسطه میان مردم و خالق یکتا بوده و راه رسیدن به او را به همه مردم نشان می‌دهد. در واقع برای رسیدن به خدای سبحان باید به او توجه کرد و از او الگو گرفت.

۱. همان، ۲۶۲: «وَيَكُ يَا هِشَامُ لَا يَحْتَجُّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ.»

۲. همان، ۵۰۹: «فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَيْنَ حُجَّتِهِ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ وَمَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَالْأَجَالِ وَالْحَوَادِثِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَالْمُحْجُوجِ فَرْقٌ.»

۳. همان، ۷۳: «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَيُّهَا الرَّجُلُ لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّتَهُ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ وَلَا حُجَّةَ لِلْجَاهِلِ»

بدیهی است فردی با این مختصات شخصیتی، می‌بایست عاری از خطا، اشتباه و نسیان باشد؛ در غیر این صورت نقض غرض خواهد شد که نقض غرض از سوی خداوند محال است. عصمت حجت خدا موهبتی است از سوی خداوند که از جمله منشأهای آن، علم گسترده ایشان است. در صورتی که حجت خدا علم گسترده داشته باشد، با توفیق و تسدید الهی معصوم بوده و از جمیع خطاها و رذایل دور خواهد بود. امام رضا علیه السلام در سخنی جامع به این نکته اشاره کرده است. ایشان در جایگاه معرفی منصب امامت فرموده اند:

امام، معصوم بوده و مورد تأیید الهی قرار می‌گیرد و از خطا و لغزش‌ها در امان است. خدا او را به این ویژگی مخصوص گردانیده است تا حجت پروردگار بر همه بندگانش باشد.^۱

امام در این حدیث به نکته یادشده اشاره کرده و بیان می‌فرماید که عصمت و تأیید الهی برای حجت الله لازم است و برای حجیت ایشان معصومیت آن از هرگونه خطا و اشتباه ضروری است.

جعل و نصب از سوی خدا

شواهدی از متون و حیانی دلالت دارد بر این که شاخصه ویژه حجت خدا برگزیدگی او و نصب او از سوی خدای سبحان است. واژه «جعل» مطلبی است که ریشه در آیات قرآن دارد. خدای متعال درباره امامت حضرت ابراهیم، او را منصوب از قِبَل خویش معرفی می‌کند.^۲

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۲۰۳/۱: «فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعَبَارِ يَخْصُهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَيَّ عِبَادِهِ»
 ۲. بقره: ۱۲۴: «...قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...».

از سوی دیگر خدای والا رسیدن به مقام نبوت،^۱ رسالت^۲ و امامت^۳ را به جعل و نصب خویش می‌داند. امیرمؤمنان علیه السلام در حدیثی امامان علیهم السلام را به جعل الهی حجت پروردگار می‌داند. حضرت می‌فرماید: «خدای والا ما را حجت خودش در میان بندگان قرار داده است».^۴

امام صادق علیه السلام در کلام دیگری امامان را به جعل الهی «حجة بالغه» پروردگار معرفی می‌کند و آنها را حجت بر همه مخلوقات می‌داند.^۵ این دو سخن بدین معنا است که امامان به جعل و نصب و انتخاب خدای والا حجت قرار گرفته‌اند. از این دو کلام واضح‌تر سخن حضرت باقر علیه السلام است. ایشان به صراحت بیان می‌کنند که خدا برای آن‌که راه حق را بر همه آشکار سازد و کسی به سبب نداشتن راهنما گمراه نگردد برای مردم حجت قرار داده است.^۶ امام در این سخن از واژه «إِتَّخَذَ» بهره برده که ظهور در انتخاب و جعل الهی دارد. در سخن دیگر امیرمؤمنان علیه السلام در دو خطبه جداگانه بر این

۱. بقره: ۲۱۳... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...».

۲. آل عمران: ۱۷۹... وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجْتَبَىٰ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ...».

۳. انبیاء: ۷۳... وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ...».

۴. صفار: محمد بن الحسن، بصائر الدرجات، ۸۳؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱۹۱/۱: «جَعَلْنَا شُهَدَاءَ عَلِيٍّ خَلْفَهُ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ».

۵. صفار: محمد بن الحسن، بصائر الدرجات، ۲۰۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱۹۶/۱: «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُؤْتَىٰ إِلَّا مِنْهُ وَ سَبِيلُهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَ بَغَيْرِهِ هَلَكَ وَ كَذَلِكَ جَرَىٰ عَلَى الْأَيْمَةِ الْهُدَىٰ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ وَ مِنْ تَحْتِ الثَّرَىٰ».

۶. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۴۲۳/۳: «وَ لَقَدْ اتَّخَذَ اللَّهُ الْحُجَّةَ فَلَا يَهْلِكُ مَنْ هَلَكَ إِلَّا عَنْ بَيِّنَةٍ وَ لَا يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ إِلَّا عَنْ بَيِّنَةٍ».

مطلب تصریح می فرماید که خدای والا بر مردم حجت‌هایی را اقامه داشته تا عذر کسی در نداشتن طریق و رهنما، پذیرفته نباشد.^۱

بر پایه سخنان یادشده حجت خدا باید از سوی خدای والا منصوب شده باشد و بدون نصب الهی کسی حجت نخواهد بود. ناگفته نماند که ممکن است با نشانه‌ای و یا مطلبی و یا سخنی حجت بر فردی یا افرادی تمام شود و راه عذر او بسته شود ولی این حجت، حجت به معنای نخست است و منصب حجت الهی، عنوانی است که بر هر کس و هر چیزی صادق نیست و تنها بر کسی صادق است که از سوی خدا برای این منصب انتخاب شده باشد.

به همین جهت در روایات حجت به مطالب و نشانه‌های مختلفی اطلاق می شود، چرا که سنت الهی نشان دادن راه به مردم است تا عذر کسی در روز قیامت مقبول نباشد.^۲ ولی حجت الله فقط به افراد خاص که از سوی خدا مشخص شده و برای تقرّب به خدای سبحان شناخت آنها لازم بوده، اطلاق شده است. گفتنی است که جعل و انتخاب از سوی خدای والا که با مقام اصطفا برابری دارد، خود یک مقام و ویژگی برجسته است و تا فردی صلاحیت پیدا نکند از سوی خدای سبحان برگزیده نخواهد شد.

۱. شریف رضی، محمد بن الحسین، نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۸۶، ص ۱۱۶: «وَأَلْقَى إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ» خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۱: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْذَرَ إِلَيْكُم بِالْجَلِيلَةِ وَ[أَخَذَ] اتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ»

۲. در روایات شیعه به معجزات انبیاء یا سخنان افراد و یا آنچه که عقل بشر دریافت می کند که برای مردم حق را نشان می دهد و یا عذر افراد را رفع می کند حجت گفته شده است. رک: کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۲۴/۱، ح ۲۰ و ۲۲؛ ۴۵؛ ح ۶؛ ۷۳، ح ۱.

این مقام به گونه‌ای بوده که شرایط و ویژگی‌های خاص خودش را در پی دارد که بدون آنها، حجت الهی به مقام حجیت نمی رسد که در این نگارش به دیگر شرایط آن اشاره خواهد شد.

حیات

حیات شرط لازم برای حجّت الله است. حجّت الله برای انجام وظایفش نیاز به حیات و زندگانی دارد. از سوی دیگر در میان روایات شیعه ثابت گردیده است که حجج الهی پیشین بر مقام حجیت خویش باقی هستند. بر این اساس در ابتدا لازم است، لزوم حیات برای حجّت الهی از میان روایات نشان داده شود و جمع میان دو دسته متون روایی بیان شود.

بر اساس روایات، شرط حیات برای حجّت در هر زمان ضروری است؛ روایات متعددی دلالت دارند که حجّت در هر زمانی وجود دارد و در روی زمین زنده بوده و در میان مردم است. این روایات نشان دهنده این نکته است که حجّتی که از دنیا رفته نمی تواند برای مردم حجیت بالفعل داشته باشد؛ چراکه حجّت نشان دهنده راه و مسیر برای رسیدن به پروردگار و تقرّب به اوست و حجّتی که از دنیا رفته توان چنین کاری ندارد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به زندیقی که از چگونگی اثبات پیامبران و رسولان پرسیده بود ابتدا نیاز به پیامبر و فرستاده ای از سوی خدا را اثبات کرده و نشان دادند که چون خدای والا جسم ندارد و قابل مشاهده نیست لازم است که در میان مردم نمایندگانی داشته باشد. در ادامه امام فرمود:

این نیاز به واسطه میان خالق و مخلوق امری است که در هر دهر و زمانی رخ می دهد و در هر زمان یک نبی و رسولی حجّت میان مردم و خالق یکتا خواهد بود.

ایشان در انتها این گونه استدلال کرده که استمرار نبی و رسول برای این است که زمین از حجت خدا خالی نماند. این استدلال نشان از لزوم حیات برای حجت است.^۱

لزوم حیات برای حجت، از روایات دیگر نیز قابل اثبات است. کلینی در کتاب الحجّة کافی، بابی را با عنوان «بَابُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ» آورده است. در این باب به چهار روایت اشاره کرده که سه روایت آن با یک عبارت و از امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام نقل شده است.^۲ از دو سو می توان حیات حجت را از این حدیث استفاده کرد. از یک سو واژه «يعرف» به صورت ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید می توان خواند. در صورتی که به صورت ثلاثی مزید از باب تفعیل و به شکل معلوم خوانده شود بدین معنا خواهد بود که امام به مردم معارف دین را آموزش دهد. بدیهی است که اگر امام حیات نداشته باشد تعلیم معارف دین و آموزش ضروریات به مردم ممکن نیست.

از سوی دیگر به جای واژه «حتی» در روایت دو احتمال دیگر وجود دارد یکی «حی» و دیگری «حق». شیخ مفید تنها به «بامام حیّ يعرف» بسنده کرده و آن را نقل کرده و برخی از شارحان کافی «حتی» را تصحیف «حی» دانسته و روایتی را تأیید بر «حی» آورده اند.^۳

بعید نیست که این سه روایت که کلینی کنار هم آورده، هر کدام با یک عبارت بوده و درگذر زمان هر سه به یک عبارت تغییر پیدا کرده و تصحیف

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۶۸: «ثُمَّ ثَبَّتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا آتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبُرَاهِينِ لِكَيْلَا تَخْلُوَ أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ».

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۷۷: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرِفَ»

۳. جیلانی، رفیع الدین، الذریعة الی حافظ الشریعة، ۱/۴۹۲.

شده باشد. بنابراین ادعا، یکی از سه حدیث «بامام حیّ یعرف» و دیگری «بامام حتی یعرف» و حدیث سوم «بامام حق یعرف» بوده است و سبب ایجاد نسخه بدل نیز همین تعدد نقل است. در واقع امام با این سه واژه به سه حقیقت مهم حیات، معرفت و حقانیت امام اشاره کرده است.^۱

به هر حال بنا بر احتمال «بامام حیّ» اقامه حجت از سوی خدا بر مردم جز با امام حیّ ممکن نیست. با این توصیف چنان‌که علامه مجلسی نیز فرموده است، وجود قید حیّ در این حدیث می‌توان انکار سخن افرادی باشد که کتاب‌های آسمانی هم چون قرآن را حجت پروردگار معرفی می‌کنند.^۲

این سخن در روایت چهارم این باب با وضوح بیشتر آمده است. در این حدیث، امام صادق علیه السلام از وجود حجّت قبل و بعد و همراه با خلق خبر می‌دهد.^۳ معیت با خلق بدین معنا است که همیشه در کنار مخلوقات حجتی از حجّت‌های پروردگار وجود داشته باشد و این معیت جز با حیات و حضور حجّت محقق نخواهد شد.

کلینی این مطلب را با عنوانی مستقل بیان کرده و آن را با روایاتی به تفصیل پرداخته است. کلینی در باب پنجم کتاب الحجّة، عنوان خود را خالی نبودن زمین از حجّت گذاشته است. این مفهوم عبارت دیگری از حیات حجّت است. توجه به دو نکته در ذیل این روایات، لزوم حیات حجّت را اثبات می‌کند؛ از یک سو وجود حجّت در روی زمین و خالی نبودن زمین از آن مدلول روایات متعدد بوده و از سوی دیگر حجّت‌های الهی مانند

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ۲/۲۹۳.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، همان.

۳. همان: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ».

پیامبران و فرستادگان الهی در دنیا ماندنی نبوده و با رفتن از این دنیا زمین خالی از حجت خواهد شد.

با این توضیح باید در هر عصری حجت حیّ وجود داشته باشد تا خالی نبودن زمین از حجت محقق شود. در این باب روایاتی را کلینی در اثبات حیات حجت در روی زمین آورده که برخی از آنها بر مطلق حجت اشاره داشته^۱ و بعضی دیگر، برخی از مصادیق حجت را بیان می‌کنند.^۲ درباره لزوم حیات حجت روایات فراوانی وجود دارد که این نوشتار گنجایش بیان همه آنها را ندارد و تنها به روایاتی که با آن مطلب اثبات شود بسنده شده است.^۳

با ملاحظه مجموعه روایات نامبرده شده این پرسش در ذهن ایجاد می‌شود که لزوم حیات برای حجت الهی چگونه با حجیت برخی از حجت‌هایی که از دنیا رفته‌اند سازگار است. در برخی از روایات نسبت به رسول خدا ﷺ،^۴ امیر مؤمنان^۵ و امام حسین^۶ تعبیر حجیت آنان بر همه اهل دنیا یا اهل آسمان‌ها و زمین‌ها و یا بر اولین و آخرین آمده است. لازمه این تعبیر حجیت

۱. کلینی، محمد باقر، کافی، ۱/۱۷۸-۱۷۹، روایات شماره ۲-۵-۷-۹.

۲. همان، روایات شماره ۱-۳-۴-۶-۸-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳.

۳. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، ۶۲: «... ثُمَّ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، وَكَانَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ... ثُمَّ كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ... كَانَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ... ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ... كَانَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ... كَانَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَأَنْتَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللَّهُ»» از عبارت «رحمك الله» تأیید امام بر این سخن پدیدار می‌شود و از جملات کان حجة الله و جمله انت حجة الله علی خلقه می‌توان استفاده کرد که حجیت آنان به پایان رسیده و حجت بالفعل امام حیّ است.

۴. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ۲/۴۰۴: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ».

۵. ابن مشهدی محمد بن جعفر، المزار الكبير، ۳۱۷: «وَحُجَّةَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ».

۶. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ۲۳۲: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا».

آنان بعد از وفاتشان نیز صادق خواهد بود در حالی که روایات یادشده حیات را برای حجت لازم می‌داند.

به نظر می‌رسد که روایات لزوم حیات برای حجت الله، تعدد حجج در یک زمان را نفی نمی‌کند و ممکن است حجت‌های متعددی باشد ولی در هر زمان لازم است یک حجت حی وجود داشته باشد تا مردم آن زمان بتوانند از آن الگوگیری کرده و به واسطه او به خدا برسند.

بر اساس آنچه در مفهوم حجت الله گفته شد، حجت خدا کسی است که خدا او را قرار داده تا مردم با پیروی و الگو گرفتن از او به خدا تقرّب پیدا کنند و از سوی دیگر بر مردم نیز لازم است برای رسیدن به خدای سبحان تنها به او توجه کرده و او را قصد کنند. به عبارت دیگر حجت الله منصبی است که خدای والا به یک فرد در هر عصری اعطاء می‌کند که معرفت و شناخت او و توجه و قصد او بر همه مردم لازم است. بنابراین وجود حجت‌های دیگر به مفهوم وجود افرادی در این منصب نیست بلکه به معنای وجود افرادی است که راه به سمت خداوند را نشان می‌دهند و اگر کسی به آنها توجه کند به خدای سبحان متوجه و متقرّب خواهد شد. با این وصف نمی‌توان بین دو دسته از روایات نامبرده شده تنافی ایجاد کرد.

از سوی دیگر، سنت‌الهی بر این است که حجت سخنگو داشته باشد و از طریق حجت سخنگو دستورات، اوامر و نواهی را به مردم نشان دهند. درباره‌ی رسول خدا ﷺ علاوه بر آن چه گذشت، می‌توان گفت از آن‌جا که بر همه مردم لازم است در پی دین و شریعت پیامبر اسلام باشند به این اعتبار ایشان حجت خدا و رسول خدا در این عصر نیز می‌باشد.

در توضیح این سخن باید گفت که راه تقرّب مردم بعد از رسول خدا ﷺ اقتدا به ایشان و پیروی از فرامین ایشان است. بنابراین هر کس بخواهد به قرب خدای سبحان نائل شود باید از همان راهی که خدای متعال قرار داده که تبعیت از سنت و شریعت رسول خدا ﷺ است به خدای والا متقرّب شود و دستورات و فرامین همه امامان علیهم‌السلام در حقیقت زیرمجموعه رسالت رسول خدا ﷺ قرار می‌گیرد.

سخنگوی پروردگار

بر اساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام خدای والا طبق سنتی الهی اوامر و نواهی خود را از زبان حجت‌های خویش بیان می‌کند. هشام بن حکم که شاهد سخن امام صادق علیه‌السلام با زندیق بود این‌گونه نقل کرده که امام در پاسخ به زندیق فرمود:

از آن جا که خالق و صانع انسان‌ها متعالی از آنها است، مشاهده خالق برای آنها ممکن نیست بدین جهت خالق متعال بین خودش و خلقش سفیرانی قرار داده تا سخنگوی او در میان خلقش بوده و آنان را بر مصالح و مفاسدشان راهنمایی کنند.^۱

در برخی روایات این مطلب با عنوان «لسان الله» معرفی شده است که نسبت به حجت به معنای زبان گویای خدای والا هست.^۲ همان طور که زبان ابزاری برای آشکار شدن مقاصد است، حجت‌های الهی وسیله‌ای برای آشکار شدن رضا و سخط پروردگار برای مردم هستند.^۳

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۶۸.

۲. صفار، محمد بن الحسن، بصائر الدرجات، ۶۱ و ۶۴؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۴۵.

۳. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ۱/۲۷۲ و ۴۲۱؛ مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی، ۴/۳۰۲؛

مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، ۲/۱۱۶.

بر این اساس حجت‌های خداوند در روی زمین سخنگوی رسمی خدای متعال هستند. این رسمیت دست کم دو اثر در پی دارد. نخست آن‌که تنها از این مرجع باید سخن خدای والا را دریافت کرد؛ چرا که خدای سبحان ایشان را برای بیان مقاصد، رضا و سخط خویش برگزیده و انتخاب کرده است. دوم آن‌که هرگونه سخنی از غیر حجت‌های الهی هیچ‌گونه اعتباری ندارد. بدیهی است که آن چیزی که خداوند اراده کرده از زبان حجت‌های الهی صادر می‌شود^۱ و اگر سخنی از زبان حجج الهی صادر نشود برای مکلف الزام‌آور نبوده و حجت بین خدا و مردم نخواهد بود.^۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۵۷۷/۴: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ»
 ۲. ابن بطریق، یحیی بن الحسن، عمدة عیون صحاح الاخبار، ۳۱۹ و ۳۲۰: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حُجَّةَ لَهُ»؛ طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد، ۳۹۶/۱؛ ابن طاووس، علی بن موسی، جمال الاسبوع، ۴۶۶؛ کفعمی، ابراهیم بن علی، البلد الامین، ۷۷: «لَا حُجَّةَ لِمَنْ اخْتَزَلَ عَنِ طَرِيقِ الْعِلْمِ بِكَ».

نتیجه گیری

برپایه آنچه در پژوهش پیش رو مطرح شد می توان به نکاتی دست پیدا کرد:

- حجت الله عنوانی است که حاکی از دو مفهوم است. مفهوم نخست آن مطلق طریق برای رسیدن به خدای سبحان و عامل بسته شدن عذر افراد بوده و مفهوم دوم آن منصب حجت الله است و از سوی خدای سبحان تنها بر گروه خاصی اطلاق شده است ولی عنوان حجت بر افراد بسیاری قابل انطباق است. بر این اساس اطلاق این واژه بر افراد غیر مذکور روا نمی باشد.
- حجت الله نزدیک ترین فرد به خدا و آگاه ترین فرد به معرفت الهی و عابد ترین افراد و دارای ولایت الهی است.
- از شرایط مهم حجت الله علم، عصمت، جعل الهی، حیات و سخنگویی از سوی خدای متعال است.
- علم و عصمت از لوازم مقام حجت الله است ولی به صرف اثبات علم و عصمت نمی توان کسی را حجت الله نامید.

منابع

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ تحقیق: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، چاپ یکم، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴. دیلمی، ابو محمد حسن بن ابی الحسن علی بن محمد، إرشاد القلوب الی الصواب؛ چاپ یکم، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۵. مظفر، محمد رضا، اصول الفقه؛ چاپ پنجم، قم، اسماعیلیان.
۶. بی نام، اصول الستة عشر؛ قرن ۳، چاپ یکم، قم، مؤسسه دار الحدیث، ۱۴۲۳ق.
۷. ابن طاوس، علی بن موسی، اقبال الاعمال؛ چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۸. _____، جمال الاسبوع؛ چاپ اول، قم، دار الرضی، ۱۳۳۰ق.
۹. طیب اصفهانی، سید عبد الحسین، اطیب البیان؛ چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ش.
۱۰. یزدی حایری، علی، الزام الناصب؛ چاپ اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۲۲ق.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی؛ چاپ یکم، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴ق.
۱۲. _____، مصباح المتهدج؛ تصحیح و تحقیق: علی اصغر مروارید - ابوذر بیدار، چاپ یکم، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.

۱۳. _____ تهذیب الاحکام؛ تحقیق: سید حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۱۴. صدوق، محمد بن علی، الأمالی؛ ترجمه: آیت الله کمره‌ای، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۱۵. _____ التوحید؛ تصحیح: سید هاشم حسینی تهرانی، چاپ دوم، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق / ۱۳۵۷ ش.
۱۶. _____ علل الشرایع؛ قم، مکتبه الداوری، بی تا.
۱۷. _____ عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ تصحیح: سیدمهدی حسینی لاجوردی، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.
۱۸. _____ کمال الدین و تمام النعمة؛ چاپ دوم، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
۱۹. _____ معانی الأخبار؛ تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
۲۰. _____ من لایحضره الفقیه؛ تصحیح: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۲۱. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، الباب الحادی عشر؛ چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۲۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار؛ چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.

۲۳. _____ مرآة العقول؛ تصحیح: سیدهاشم رسولی
محلّاتی، چاپ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۲۴. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان بن اسماعیل، البرهان فی تفسیر القرآن؛
تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، چاپ یکم، تهران، بنیاد
بعثت، ۱۴۱۶ق.
۲۵. طبری آملی، عماد الدین محمد بن ابی القاسم، بشارة المصطفی؛ چاپ دوم،
نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۳ق.
۲۶. صفار، ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ قمی، بصائر الدرجات؛ تصحیح:
میرزاحسن کوچه‌باغی تبریزی، چاپ دوم، قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی
مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۷. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، البلد الامین؛ چاپ اول، بیروت، مؤسسه
الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق.
۲۸. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران، بنگاه ترجمه و
نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۲۹. میر داماد، محمد باقر، التعلیق علی کتاب الکافی؛ تحقیق: سید مهدی رجایی،
قم، مطبعة خیام، ۱۴۰۳ق.
۳۰. امام عسکری علیه السلام، حسن بن علی، التفسیر المنسوب إلى الامام علیه السلام؛ چاپ
یکم، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ق.
۳۱. عیاشی، ابوالنضر محمد بن مسعود بن عیاش سلمی، تفسیر العیاشی؛ تحقیق:
سید هاشم رسولی محلّاتی، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.

۳۲. قمی، علی ابن ابراهیم، تفسیر القمی؛ ابوالحسن تحقیق؛ سید طیب موسوی جزائری، چاپ چهارم، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ش.
۳۳. فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی؛ تحقیق: محمد کاظم محمودی، چاپ یکم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۴. استرآبادی، محمد امین، الحاشیة علی الکافی؛ چاپ اول، قم، دارالحدیث، ۱۴۳۰ق.
۳۵. علوی عاملی، احمد بن زین العابدین، الحاشیة علی الکافی؛ چاپ اول، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۷ق.
۳۶. رضی، سید محمد بن سید حسین، خصائص الائمة؛ چاپ اول، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق.
۳۷. برنجکار، رضا، روش شناسی علم کلام؛ چاپ دوم، قم، دارالحدیث، ۱۳۹۴ش.
۳۸. مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، تحقیق و تصحیح: سید حسین موسوی کرمانی - علی پناه اشتهااردی - سید فضل الله طباطبایی، چاپ دوم، قم، بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ق.
۳۹. جیلانی، محمد بن محمد، الذریعة الی حافظ الشریعة (شرح اصول کافی)؛ چاپ اول، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.

۴۰. قزوینی، ملا خلیل، الشافی فی شرح الکافی؛ چاپ اول، قم، دارالحديث، ۱۴۲۹ق.

۴۱. مازندرانی، مولا محمد صالح، شرح اصول الکافی؛ تعلیق: میرزا ابوالحسن شعرانی، تصحیح: سیدعلی آشور، چاپ یکم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م.

۴۲. شیرازی، صدرالدین محمد، شرح اصول الکافی؛ چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.

۴۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغة؛ تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، چاپ یکم، تهران، امیری، ۱۳۶۸ش.

۴۴. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، عمدة الداعی و نجاح الساعی؛ تصحیح: احمد موحدی قمی، چاپ یکم، قم، دار الكتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

۴۵. ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدة عیون صحاح الاخبار؛ چاپ اول، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.

۴۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین؛ چاپ دوم، قم، هجرت، بی تا.

۴۷. قمی، شاذان بن جبرئیل، الفضائل لاین شاذان؛ چاپ دوم قم رضی، ۱۳۶۳ش.

۴۸. عاملی، محمد بن حسن، الفوائد الطوسية؛ المطبعة العلمية، قم، بی تا.

۴۹. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد؛ تهران، انتشارات کتابخانه نینوی، بی تا.

۵۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی؛ چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۵۱. قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات؛ چاپ اول، نجف، دار المرتضویه، ۱۳۵۶ش.
۵۲. کوفی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس؛ چاپ یکم، تحقیق: محمدباقر انصاری زنجانی، قم، الهادی، ۱۴۱۵ق.
۵۳. شریف شیرازی، محمد هادی، الكشف الوافی فی شرح اصول الکافی؛ چاپ اول، قم، دار الحدیث، ۱۴۳۰ق.
۵۴. خزاز، علی بن محمد، کفایة الاثر؛ قم، بیدار، ۱۴۰۱ق.
۵۵. آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول؛ محمد کاظم بن حسین هروی، آخوند خراسانی (۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ق)، تحقیق: مؤسسه آل البيت، چاپ یکم، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۵۶. ابن منظور
۵۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب؛ چاپ سوم، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۵۸. طریحی، محمد علی بن احمد، مجمع البحرین؛ تصحیح: سید احمد حسینی، چاپ سوم، تهران، نشر مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۵۹. مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر؛ چاپ اول، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ق.

۶۰. برسی، رجب بن محمد، مشارق انوار الیقین؛ چاپ اول، بیروت، اعلمی، ۱۴۲۲ق.

۶۱. فیومی، محمد بن علی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر؛ چاپ یکم، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۵ق.

۶۲. ابن زکریا، احمد ابن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ تحقیق: عبدالسلام محمّد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۶۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن؛ تحقیق: صفوان عدنان داودی، چاپ یکم، بیروت - دمشق، دار الشامیه - دار العلم، ۱۴۱۲ق.

۶۴. فیض کاشانی، محمد بن محسن، الوافی؛ چاپ اول، اصفهان، کتاب خانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.

۶۵. مجذوب تبریزی، محمد، الهدایا لشیعة أئمة الهدی؛ چاپ اول، قم، دار الحديث، ۱۴۲۹ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی